**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتاد و ششم\_ 24 اسفند 1399**

**[اشاره به مطالب گذشته]**

نظر حضرت آقای سیستانی در باب فرق بین تعارض و تزاحم به عبارت بنده این است. تعارض یعنی درگیری دو دلیل در مرحۀ جعل، در حال که متزاحمین، در مرحلۀ جعل درگیری ندارند، و درگیری در مرحلۀ امتثال دارند، و مرادمان از مرحلۀ امتثال، مرحلۀ تنجز حکم است. از نظر ایشان جعل دو حکم متزاحم به نحو قضیۀ حقیقه مانعی ندارد. از نظر ایشان حتی این دو حکم می­توانند فعلی باشند، آنچه نا ممکن است این که من با ان که نمی توانم هر دو را انجام بدهم، اگر یکی را انجام دادم، بر ترک دیگری معاقب باشم، با این که قدرت بر جمع دو تکلیف را ندارم. عجز من از جمع بین دو تکلیف اثرش این است که اگر یکی را انجام دادم، نسبت به ترک دیگری، نباید معاقب باشم، ولی اصل جعل به نحو قضیۀ حقیقیه، حتی در متزاحمین مشکل­ساز نیست و هرگز مشکل به وجود آمده در مرحلۀ تنجز در اثر عدم قدرت بر جمع سرایت به مرحلۀ جعل نمی کند.

این رأی سوم در فرق بین تزاحم و تعارض است، و عصارۀ همه حرف های ایشان به بیان بنده است.

ایشان دو اعتراض مهم را بر خودشان مطرح می کنند و آنگاه پاسخ می دهند. اعتراض اول به همین نکتۀ اخیر است، شما فرمودید علی نحو القضیۀ حقیقیه مانعی در جعل نیست، در حالی که قول حق این است که قضیۀ حقیقیه و إن شئت قلتَ خطابات قانونیه، منحل به خطابات شخصیه هستند، به عدد افراد، و از آنجا که در خطاب شخصی، من نمی توانم، به زید امر کنم ایها الزید با این که نمی توانی هر دو غیق را نجات دهی، ولی انقاذ هر دو بر تو لازم است. چنان که در خطابات شخصیه قطعا و جزما این امر قابل قبول نیست و هیچ مصححی برای خطاب شخصی در چنین جایی که قدرت بر جمع ندارد، نداریم، هیچ توجیحی هم، هیچ مصحح خطابی هم بنابر قضیۀ قانونیه و حقیقیه نباید باشد. چون مرجع قضایای قانونیه با توجه به انحلال به همین خطابات شخصیه به عدد افراد است.

به عبارت آخری معترض می گوید هر جا نتوانستی به شخصی خطاب شخصی داشته باشی، خطاب قانونی هم که لبا منحل می شود و به این شخص هم می رسد نمی شود شامل حال او باشد. یا دست از انحلال در خطابات قانونیه بردارید، یا اگر خطابات قانونیه انحلال دارد، فرقی از این جهت بین خطابات قانونیه و حقیقیه با خطابات شخصیه نخواهد بود، نه به کسی که قادر به جمع بین المتزاحمین نیست، می توان خطابی را به نحو قضیۀ شخصیه تصور کرد و نه خطابی را به نحو قضیۀ قانونیه. با توجه به انحلال قضایای قانونیه به قضایای شخصیه.

[ادامۀ تبیین پاسخ اول ایشان]

خود ایشان در پاسخ اولی به این سخن می گویند گویا این معترض گمان کرده است که فارق بین خطابات شخصیه و خطبات قانونیه فقط در مرحلۀ مبرز است و إلّآ هر آن چه در خطابات شخصیه است، در خطابات قانونیه هم بنابر انحلال باید قائل شد. انما الفرق بین القضایا الشخصیة و القضایا القانونیة مختص بالمبرز.

جمله­ایی که مفادش قضیۀ قانونیه است با جمله­ایی که مفادش قضیه شخصیه است این دو جمله به لحاظ مبرز یک مطلب بودن تفاوت دارند و بس، گویا گمان این معترض این بوده و لهذا گفت نباید فرقی بین خطابات شخصیه و خطابات قانونیه گذاشت. اگر به نحو خطاب شخصی مخاطب قرار دادن عاجز از جمع قابل قبول نیست، به نحو قضیۀ قانونی به ما این این که منحل می شود هم قابل قبول نیست.

این سخن معترض بود در حالی که مصحح هر خطابی ایجاد داعی برای او در اوامر و ایجاد زاجر در نواحی است. باید تکلف داعی بر فعل نداشته باشد، زاجر از فعل نداشته باشد، تا به او امر و نهی شود. در خطابات شخصیه باید همین شخص داعی بر فعل نداشته باشد، تا خطاب قابل قبول باشد. خطاب به افعل و زاجری این شخص نداشته باشد تا مخاطب به خطاب لا تفعل بشود. «افعل» و «لا تفعل» به نحو قضیۀ شخصیه یک مدلول مطابقی دارد و آن لزوم فعل و لزوم ترک است. اما همین «افعل» و همین «لا تفعل» به دلیل التزامیه دلالت می کند بر این که داعی و زاجر در نفس مخاطب نیست بلکه در مواردری که این داعی و زاجر موجود نبود چه بسا امر به «افعل» و لا تفعل» استخفاف و اهانت تلقی شود. لذا به نحو قضیۀ شخصیه نمی توان به یک انسان مؤمن متقی محترم بگوییم «لا تشرب الخمر» چه این که چه بسا از این جمله او خمر می خورد که به او بگوییم خمر نخور. اما همین جمله را اگر به نحو قضیۀ قانونیه بگوییم، مشکلی ندارد.

مثال از بنده است: اگر پزشکی برای راهنمایی بیمارانی را که عمل جراحی انجام داده است، یک نوار پر از دستور تهیه کرده، برای همۀ آنها و این نوار پخش می شود. از جمله در این نوار می گوید نباید باید خمر بخوری. در بین این بیمارانی که این نوار را گوش می کنند، اگر چند نفر بودند که داعی بر خوردن خمر نداشتند به نحو قضیۀ شخصیه این پزشک نمی توانست به او بگوید خمر نخور. اگر می داند او داعی ندارد. اما به نحو قضیۀ حقیقیه نواری را پر کند، برای همۀ بیماران خود این نهی از خوردن شراب را بکند، و لو می داند که برخی از این ها چون مؤمن و متقی و محترم هستند، اساسا داعی بر شرب خمر ندارند، باز مانعی ندارد که به نحو قانون، خوردن شراب را منع کند. مثالی که خود ایشان بیان کرده است. در قرآن کریم فرمود: یحرم علیهم الخبائث. پیامبر اکرم، صلی الله لیه و آله وسلم آمدند تا خبائث را حرام کنند. بسیاری از این خبائث اساسا در مردم داعی بر خوردنش نیست، لذا به کسی که می دانیم اساسا نه تنها داعی بر خوردن زباله متعفن که خبیث است ندارد بلکه زاجر هم دارد به نحو قضیۀ شخصیه، نهی او بی معناست ولی این آیۀ کریمه چون به نحو قضیۀ قانونیه و حقیقیه است، مشکلی در آن نیست، به عبارت فنی، مصحح خطاب به نحو خطاب قانونی، در یحرم علیهم الخبائث، این است که مبدا عده­ایی نادر در حالاتی متمایل به اکل خبائث شوند به همین مقدار کافی است به نحو قانونی او را و دیگران را از این عمل برحذر بدارد.

مثال دیگر در اوامر، به نحو قانونی بگوید، نفقۀ عیال واجب است مع وجود داعی للنفقة فی الکثیر، ولی همین که هستند و لو نادر، افرادی که نفقه نمی دهند، خطاب قانونی مصحح دارد بنابراین این معترض گمان نکند که فرق بین قضایای حقیقیه أی القانونیه، یا قضایای شخصیه یکی است و آن فقط فرق از حیث مبرز است بله این دو نوع قضیه از حیث مبرز تفاوت دارند ولی تفاوت منحصر به مبرز نیست، بلکه در مصحح جعل یا بگو در مصحح خطاب هم تفاوت دارند، خطاب به نحو قضیۀ شخصیه در مواردی که داعی و زاجر است، مستهجن است اما خطاب قانونی، همه گیر، حتی افراد دارای داعی و زاجر را هم بگیرد، مستهجن نیست، چون همین که در بعض افراد، داعی و زاجر نباشد، کافی است، لذا شما نگویید قضیۀ حقیقیه پس از انحلال می شود همان قضیۀ شخصیه و لا تفاوت بینهما الا من حیث المبرز. هرگز چنین چیزی نیست.

قضایای حقیقیه و قانونیه مصحح جعلشان، همین که تعدادی و لو نادر داعی و زاجر نداشته باشند، کافی است بناء علی هذا، اگر به نحو قانونی بگوید «صل» و به نحو قانوین بگوید «ازل النجاسة عن المسجد» با این که می داند بعضی از موارد این جا قدرت بر جمع نیست، به نحو قضیۀ قانونیه، چون مصحح جعل دارد، مانعی نیست.

جناب معترض آنچه که ممنوع است اینکه من الان ببینم یک نفر قدرت بر جمع بین صلاة و ازاله را ندارد، در عین حال به نحو قضیۀ شخصیه او را امر کنم و اما به نحو قضیۀ قانونیه و لو منحل به قضایای ضخصیه می شود، و لو در این انحلل افرادی هستند که قادر بر جمع نیستند، اما همین که هستند افرادی که در وسعت وقت می توانند، هم نماز بخوانند، هم ازاله، خطاب قانونی مشکلی نخواهد داشت. در مثال غریق، اگر دو نفر در حال غرق هستند، من به عبدم به نحو قضیۀ شخصیه بگویم، باید هر دو را نجات بدهی، در حالی که او ناتوان است، این مستهجن است اما اگر به نحو قانونی بگویم «انقذ الغرقاء» و این جعل مقید بر قدرت بر جمع هم نباشد، بلکه مطلق هم باشد، و لو در عالم انحلال وقتی سراغ عبد من آمد این جعل، او قادر به جمع نیست ولی همین جمله را چون به نحو قضیۀ قانونیه بیان کرده است، مانعی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .